

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اشکالات محقق اصفهانی(قده) بر استدلال به «حدیث حلّ»

بحث در این بود که آیا استدلال به حدیث شریف «لا یحل مال امرء مسلم إلا بطیب نفسه» بر لزوم معاطات یا لزوم هر معامله‌ای که شک در لزوم آن داریم، صحیح است یا صحیح نیست؟ در بحث گذشته نکاتی را گفتیم و استدلال مرحوم شیخ(ره) به این حدیث و اشکالات محقق ایروانی(ره) را بیان کردیم. در کلمات محقق اصفهانی(ره) دو اشکال دیگر ذکر شده است. محقق اصفهانی(ره) همانطور که استدلال به حدیث سلطنت را بر این مدعا کافی ندانسته‌اند، می‌فرماید استدلال به این حدیث هم بر مدعا صحیح نیست. ایشان (حاشیه مکاسب، ج 1، ص 139) این دو اشکال را اینطور بیان کرده‌اند.

اشکال اول

در اشکال اول می‌فرمایند به قرینه‌ی استثنایی که دارد «لا یحلّ مال امرء مسلم إلا بطیب نفسه»؛ حلیت مشروط به رضایت شده است، لذا باید این حلیت را يك حلیت تکلیفی معنا کنیم، برای اینکه آنچه که مناسبت با رضایت دارد، حلیت تکلیفی است. بگوییم کجا حلال است، مباح است، حرام است؟ آنجایی که راضی هست یا راضی نیست. اما در جایی که کسی معامله را فسخ کند، اگر شارع عقدي را جایز قرار داده و هردو طرف یا احد الطرفین می‌توانند معامله را فسخ کنند، در فسخ معامله، رضایت دیگری معتبر نیست. در جایی که بایع خیار دارد، اگر بایع از خیارش استفاده کرد و معامله را بهم زد، اینجا می‌خواهد مشتری راضی باشد یا راضی نباشد، این فسخ نافذ است. بنابراین در باب حلیت وضعیه - که حلیت وضعیه، همین نفوذ فسخ و عدم نفوذ فسخ است - رضایت معتبر نیست. پس بگوییم به قرینه «إلا بطیب نفسه» حلیت را باید حلیت تکلیفی معنا کنیم، چون رضایت فقط در حلیت تکلیفی معنا دارد. شما اگر در مال کسی که راضی باشد تصرف کنید حلال است، اگر راضی نبود و تصرف کردید حرام است.

اشکال دوم

اشکال دوم را با کلمه «بل» و ترقّی آورده‌اند و می‌فرمایند اگر ما حتی استدلال به حدیث سلطنت را در ما نحن فیه کافی بدانیم، اما نمی‌توان به این «حدیث حلّ» بر مدعا استدلال کرد. چون کلمه «حلیت» (حلال)، مفهوم عامش هم شامل حکم تکلیفی می‌شود و هم شامل حکم وضعی می‌شود. اما اگر این حلیت به افعال سببی تعلق پیدا کرد، اینجا ظهور در حکم وضعی دارد، اما اگر به اعیان تعلق پیدا کرد فقط ظهور در حکم تکلیفی دارد.

این مدعا را خوب دقت کنید؛ حلیت اگر به يك فعل تسبیبی، مثل بیع، اجاره، رهن، هبه، صلح تعلق پیدا کرد، این ظهور در حکم وضعی دارد، اما اگر به اعیان خارجی (نه به فعل مکلف و به فعل تسبیبی) تعلق پیدا کرد، این فقط ظهور در حکم تکلیفی دارد. در این روایت می‌گوید «لا یحل مال امرء»؛ عدم حلیت، به مال تعلق پیدا کرده است. مال از اعیان خارجی است. وقتی می‌گوید این مال حلال نیست، ظهور در تکلیفی دارد. اگر گفته بود این فعل تسبیبی «لا یحل بیعه و لا یحل شرائه»، ما می‌گفتیم از آن حکم وضعی می‌فهمیم، اما اینجا چون به اعیان تعلق پیدا کرده، ظهور در تکلیفی دارد. شاهدی هم می‌آورد و می‌فرماید اگر متکلمی گفت «التمر حلال»؛ خرما حلال است، اینجا حلیت به عین خارجی (تمر) تعلق پیدا کرده است، این ظهور در تکلیف دارد. «التمر حلال» یعنی «حلال أكله» استفاده از آن و تصرف در آن حلال است. اگر آیه شریفه می‌فرماید «حرمت علیکم المیتة»، حرمت به عین تعلق پیدا کرده، این ظهور در حکم تکلیفی دارد.

لذا ایشان می‌فرماید خود مفهوم «حلیت» با قطع نظر از متعلق، ظهور در اعم از تکلیفی و وضعی دارد، اما با توجه به متعلق، اگر متعلق از افعال تسبیبی (افعالی که سببی برای مسببی می‌شوند، مثلاً بیع سبب می‌شود برای ملکیت) باشد، ظهور در حکم وضعی دارد، اگر به اعیان خارجی تعلق پیدا کرد، ظهور در حکم تکلیفی دارد.

و در این روایت، حدیث حلّ به مال تعلق پیدا کرده است، می‌گوید «لا یحل مال امرء مسلم». پس خلاصه دو اشکال ایشان این شد که در اشکال اول؛ «إلا بطیب نفسه» را قرینه می‌گیرند که مراد از «لا یحل» تکلیفی است. اشکال دوم این است که اگر متعلق «حلیت»، اعیان خارجی باشد، فقط ظهور در حکم تکلیفی دارد. آنگاه اینجا متوجه اشکالی شدند و آن این است که ایشان فرمودید اگر ما استدلال به حدیث سلطنت را هم بپذیریم، استدلال به این حدیث را نمی‌پذیریم. مستشکل می‌گوید جناب اصفهانی(ره)؛ در هر دو حدیث، موضوع، يك شیء واحد است.

در حدیث سلطنت، موضوع؛ مال است، می‌گوییم «الناس مسطون علی اموالهم»، در حدیث حلّ هم موضوع؛ مال است، «لا یحل مال امرء مسلم». شما چرا بین اینها فرق گذاشتید و گفتید اگر در حدیث سلطنت استدلال را بر ما نحن فیه بپذیریم در حدیث حلّ نمی‌پذیریم! در جواب می‌فرمایند بله، ما قبول داریم، اما بین «سلطنت بر مال» و «حلیت مال» فرق است. می‌فرمایند «سلطنت بر مال»؛ یعنی قدرت بر تمام تصرفات در مال. قدرت بر تمام تصرفات؛ یعنی چه تصرفات مباشری (تصرف مباشری یعنی مال را بخوریم، شرب کنیم) یا تصرفات تسبیبی (یعنی يك فعلی که سببی برای مسببی است، مثلاً بیع کند، تملك کند). معنای «سلطنت بر مال» این است که شما بر این مال سلطنت دارید، یعنی شما نسبت به این مال هم می‌توانید افعال مباشری انجام دهید و هم افعال تسبیبی.

اما وقتی می‌گوییم «مال حلال است»؛ این فقط ظهور در فعل مباشری دارد، فقط ظهور در این دارد که بردارید و بخورید، تصرف کنید، اما اگر بخواهی تملك کنی، فعل تسبیبی بر چنین چیزی دلالت ندارد. محقق اصفهانی(ره) بعد که خودشان جواب را می‌دهند، يك استدراکی می‌کند و می‌فرماید بالاخره اگر بگوییم حلیت به مال بما هو مال تعلق پیدا کرده است، این عمومیت دارد و جمیع تصرفات؛ اعم از تصرفات مباشری و تسبیبی را شامل می‌شود. این خلاصه کلام محقق اصفهانی(ره) است.

نقد امام(رض) بر محقق اصفهانی(ره)

مرحوم امام(رض) در کتاب البیع (ج 1، ص 169) اشکالی بر محقق اصفهانی(ره) دارند، می‌فرمایند در حدیث حلّ، وقتی می‌گوید «لا یحل مال»، این عمومیت دارد، و اعم از تصرفات حسی (ایشان از تصرفات مباشری، به تصرفات حسی تعبیر کرده‌اند) می‌شود از قبیل خوردن، برداشتن، استفاده کردن، نگهداشتن. شامل تصرفات تسبیبی هم می‌شود. اسم دیگر تصرفات تسبیبی تصرفات ناقلی یا تصرفات معاملی است، که هم در کلمات محقق اصفهانی(ره) و هم در کلمات امام(رض) آمده است. البته باید به ایشان عرض کرد که این نکته را خود محقق اصفهانی(ره) در استدراک آورده‌اند. امام(رض) قسمت اول کلام محقق

اصفهان‌ی(ره) را آورده‌اند، اما قسمت دوم که خود محقق اصفهان‌ی در آخر کلامش چنین استدراکی کرده است را ذکر فرموده‌اند. بنابراین همین اشکالی که خود امام(ره) دارد، در کلمات ایشان آمده است. اینجا کسانی که می‌خواهند بگویند این تصرفات اعم از حسی و غیر حسی و در نتیجه اعم از تکلیفی و غیر تکلیفی است، با يك اشکالی مواجه شده‌اند و آن این است که در صدر این روایت، قرینه‌ای وجود دارد که مراد، حکم تکلیفی است. بعبارة آخری؛ قبل از این فقره‌ای که در روایت به آن تمسک می‌کنیم، عباراتی وجود دارد، دو قرینه بر حکم تکلیفی فقط وجود دارد.

اشکال بر امام(رض) و محقق اصفهان‌ی(ره)

تا اینجا امام(رض) و محقق اصفهان‌ی(ره) فرمودند که «لا یحل مال امرء مسلم» را باید به اعم از تکلیفی و وضعی معنا کنیم، اعم از تصرف مباشری و غیر مباشری. مستثقل می‌گوید ما دو قرینه داریم بر اینکه اینجا مراد؛ حکم تکلیفی است. یکی؛ این روایت که از پیامبر اکرم(ص) نقل شده است، مختلف هم نقل شده است، در صدر روایت دارد «من کان عنده أمانة فلیؤدها إلی من ائتمنه علیها»؛ کسی که امانتی در دستش هست، باید آن را به کسی که او را امین دانسته ادا کند. مراد از عبارت «فلیؤدها إلی من ائتمنه»؛ وجوب تکلیفی است یا وجوب وضعی است؟ وجوب تکلیفی است. «فلیؤدها»؛ باید آن مال را به کسی که او را امین دانسته بدهد. قرینه دوم: در بعضی از نقلها دارد «لا یحل دم امرء مسلم»، بعد از آن می‌فرماید «و مال امرء مسلم». «دم امرء مسلم» چه حکمی دارد؟ تکلیفی یا وضعی؟ وقتی می‌گوییم خون انسان مسلمان حلال نیست، مراد تکلیفی است. پس این را قرینه قرار دهیم بر اینکه این «مال امرء مسلم» هم حکم تکلیفی است.

جواب امام(رض) از اشکال

امام(رض) در جواب فرموده‌اند که شما خلط کردید. هیچگاه مورد، مقید نمی‌شود. «لا یحل مال امرء مسلم» کلیت دارد. حالا اگر مورد آن در «دم» و «امانت» حکم تکلیفی است، اما «لا یحل مال امرء مسلم» يك ضابطه کلی و کبرای کلی است، «و لا معنا لتقید الکبری بالمورد»؛ کبری را نمی‌شود مقید به مورد کرد، مورد، قرینیت ندارد. این مطلبی است که زیاد خوانده‌اید که «مورد، مخصّص نیست و مورد، قرینیت ندارد».

نقد استاد بر فرمایش مرحوم امام(قده)

به نظر می‌رسد در این روایت اصلاً بحث مورد و مصداق نیست. در روایت می‌گوید «من کان عنده أمانة فلیؤدها إلی من ائتمنه علیها»؛ بدون هیچ شکی این ظهور در حکم تکلیفی دارد. بعد گفته «لا یحل دم امرء مسلم و لا ماله» □ «لا یحل» را فقط به تکلیفی معنا کنیم. چون به مال که می‌رسیم بگوییم اعم از تکلیفی و وضعی است. «لا یحل دم امرء مسلم و لا ماله»؛ «دم» را هر طور معنا کردیم «مال» را هم باید همانطور معنا کنیم. نمی‌توانیم بگوییم «لا یحل دم امرء مسلم» مورد برای «مال امرء مسلم» است. بعبارت آخری؛ اگر کسی برای سیاق، قرینیت قائل باشد - که مکرر، مخصوصاً در بحث امروز اصول هم گفتیم اصلاً برای سیاق در قرآن، قرینیت قائل نیستیم. در روایات، در کلمات عرف مردم و متعارف مردم، آنجا قرینیت دارد، قرینیت سیاق را در کلمات سایر متکلمین، مثل عرف و روایات می‌پذیریم، اما در قرآن نمی‌پذیریم - و بگوییم اینجا مسأله سیاق است؛ یعنی سیاق روایت در حکم تکلیفی است، «من کان عنده أمانة فلیؤدها إلی من ائتمنه علیها»؛ حکم تکلیفی است، «لا یحل دم امرء مسلم» این هم حکم تکلیفی است، بحث «مورد» نیست، که ما بگوییم آیا این مورد مخصّص و مقید هست یا مقید نیست.

نتیجه بحث

خلاصه؛ نتیجه این شد که محقق اصفهانی(ره) يك اشکالي را وارد کردند و خودشان هم جواب دادند، از این نظر که «لا یحل» به مال تعلق پیدا کرده است، مال من حیث هو مال و هرچه مربوط به مال می شود، هم شامل حکم تکلیفی می شود و هم شامل حکم وضعی می شود. از این جهت اشکالي در اینجا وجود ندارد. در اینجا نمی توان گفت معلول؛ وجوب رد الامانه است، دلیل؛ «لا یحل مال امرء مسلم الا بطیب نفسه».

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.